

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث دلالي روايت

بحث سندی روايت مرحوم شيخ از علی بن حسن فضال را بیان کردیم و بحث امروز در دلالت این روايت است.

اما ابتدا این نکته را باید متذکر شویم که ما در هر روایتی باید ببینیم که مستفاد از روايت با قطع نظر از روایات و ادله دیگر چیست؟ اگر در روایات گذشته اطلاقاتی را استفاده کردیم، معنایش این نیست که نتیجه نهایی در بحث بر طبق همین اطلاقات است؛ بلکه باید يك يك روایات و ادله مورد بحث و بررسی قرار گیرد و بعد از مجموع ادله منتهی به نتیجه شویم؛ لذا، در هر روایتی به تعبیر والد ما (رضوان الله تعالی علیه) ابتدا باید ببینیم که از این روايت بدون هیچ دلیل دیگر چه چیزی استفاده می شود؟

در این روايت محمد بن مسلم می گوید از امام باقر(ع) در مورد «احکام» سؤال کردند، حضرت در جواب فرمودند: **تجوز علی اهل کل ذی دین بما يستحلون** - که در بعضی از نقلها دارد **ما يستحلون**؛ هم چنین در بعضی دیگر از نسخه ها بجای **تجوز** «يجوز» دارد.. اما **اولین مطلب** در این روايت این است که مقصود از احکام چیست؟ آیا در اینجا احکام کل شریعت مقصود است؟ آیا منظور احکام بین المسلمین است؟ احتمالات متعددی ابتدائاً به ذهن می رسد، **يك احتمال** این است که مراد احکام جمیع الشرايع باشد؛ این احتمال ضعیف است، برای اینکه در این صورت حتی احکامی هم که در دین خودمان هست را نیز شامل می شود؛ و این وجهی ندارد که محمد بن مسلم که فقیه بوده، از احکامی که در دین ما هست، سؤال کند.

احتمال دوم این است که بگوییم مراد احکام قضایی است؛ احکامی که قضات در شرايع دیگر بعنوان حکم صادر می کنند؛ بگوییم محمد بن مسلم سؤال می کند از احکامی که قضات عامه یا قضات یهودی یا قضات مسیحی می دهند؛ در این صورت، امام(ع) که در جواب می فرمایند: «تجوز»، یعنی «تنفذ»؛ نافذ است بر اهل هر دینی هر آنچه را که حلال می شمارند؛ یعنی اگر حکم قاضی خودشان را برای خودشان حلال می دانند، این درست است و مانعی ندارد. لکن بحث در این است که این روايت به این سند که ما خواندیم، در کتاب الميراث، در باب ميراث مجوسی ذکر شده است؛ و سؤال این است که چه مناسبتی به باب قضا دارد؛ و اساساً واقعاً اگر مراد از احکام، احکام قضایی است، چرا فقها در کتاب القضاء این روايت را مطرح نمی کنند؟

ممکن است بفرمایید فقها توجه یا دقتی نداشتند؛ و از اول که ما معالم خواندیم، به ما گفتند فهم فقیه از روايت بعنوان دلیل نیست؛ ممکن است فقها برای يك روايت معنایی غیر از معنای واقعی ذکر کرده باشند. ما عرض می کنیم درست است فهم فقیه حجیت ندارد، اما نکته ای در فقه وجود دارد که برای استنباط ظواهر روایات بسیار کمک می کند، کسانی که قریب العصر به صدور روایات بودند چنین چیزی را نفرموده اند؛ و این يك وجهی است برای اینکه انسان بگوید این معنا که مراد احکام قضایی

باشد، معنایی است بسیار بعید. لذا، این احتمال که بگوییم مراد از «احکام» احکام قضایی است، به نظر ما بسیار بعید است.

احتمال سوم که به قرینه جواب، این احتمال را بر همه احتمالات ترجیح می‌دهیم، این است که **سألته عن الاحکام** یعنی سؤال کرده از احکام بین سایر مذاهب؛ محمد بن مسلم از امام(ع) سؤال می‌کند احکام ثابت‌ه بین مذاهب دیگر را چطور می‌دانید؟ آیا آنها اعتبار دارد یا ندارد؟ و همانگونه که عرض شد به قرینه جواب، این احتمال را ترجیح می‌دهیم؛ و آن این که امام(ع) در جواب می‌فرماید: **تجوز علی اهل کل دین** نافذ است بر اهل هر دینی **ما یستحلونه** آنچه را که حلال می‌دانند. اینجا عبارت «**علی اهل کل دین**» قرینه می‌شود بر این معنا؛ بر اهل هر دینی احکامشان بر خودشان نافذ است. نکته دیگر این که در **ما یستحلون** تعبیر به حلال موضوعیت ندارد؛ و مراد «ما یثبتون بینهم» است.

کسانی که روایت را به عنوان دلیل بر قاعده الزام مطرح کردند، بیان استدلالشان این است: می‌گویند درست است در این روایت کلمه الزام و یا لزوم نداریم - البته من این بیان استدلال را در جایی ندیدم، ولی تقریب استدلال این است که عرض می‌کنم - ولی در این روایت کلمه «علی» هست، معنای اصلی «علی» استعلا است و از بطن استعلا، مسئله ضرری بودن را مطرح می‌کنند؛ می‌گویند «علی» ظهور در ضرری بودن دارد؛ **لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت**؛ از مواردی هم که فقها تأکید می‌کنند که علی در ضرر استعمال می‌شود، قاعده اقرار است؛ **اقرار العقل علی انفسهم جایز**. پس، روی این مبنا که بگوییم «علی» برای ضرر است، معنای روایت این می‌شود که نافذ است هر حکمی که بر ضرر هر صاحب دینی است؛ یعنی اگر عامه در باب میراث قائل به تعصیب هستند، مثلاً کسی از دنیا رفته و از او یک دختر و یک برادر باقی مانده، در اینجا عامه قائل هستند که برادر نیز بعنوان عصبه از میت ارث می‌برد ولو اینکه امامی هم باشد؛ و امامی می‌تواند وارث سنی را الزام کند که شما قائل هستید عصبه ارث می‌برد، من هم از عصبه میت هستم و باید سهم الارث مرا بپردازید.

بیان مرحوم آقای حکیم

مرحوم آقای حکیم در صفحه 524 از جلد 4 کتاب **مستمسک** روایت را طوری معنا فرموده‌اند که اصلاً وزن روایت، وزان قاعده الزام شده است؛ ایشان بعد از اینکه روایت را نقل می‌کنند، می‌فرماید: **فإن المقصود ليس نفوذ ذلك لهم** مقصود این نیست که احکام هر دینی که به نفع صاحبان آن است، روایت آمده آن را تنفیذ و تأیید کند، و **إنما هو نفوذ ذلك لغيرهم** بلکه روایت آن احکامی که به نفع غیر آنهاست - یعنی به نفع شیعه اما به ضرر خود آنهاست - را تنفیذ می‌کند؛ یعنی **إذا كان يستحل تزويج المطلقة ثلاثاً یجری ذلك الاستحلال علیه لغيره** بعد مثال‌های دیگری ذکر می‌کند تا می‌رسد به اینجا که **فالمقصود هو الحلیة لغيره** علیه مقصود این است که حلیت احکام سایر مذاهب لغیر آن مذهب است یعنی **یک حکمی** که به نفع شیعه و به ضرر سنی است **لا الحلیة له علی غیره** نه آن که حکمی به نفع خود سنی و به ضرر غیر باشد.

از مرحوم آقای حکیم سؤال می‌کنیم که این مطالب از کجای روایت استفاده می‌شود؟ ایشان فقط روی کلمه «علی» تکیه کرده و فرمودند و **لذلك عبر بعلي و لم یقل له**، لام منفعت نیآورده است؛ **فالجواز و الحل یكون لغيرهم عليهم لا لهم علی غیرهم فلیس فيه** تنفیذ دین کل اهل دین بل **الالزام لهم و الاحلال لغيرهم** آنها را می‌خواهیم الزام کنیم به ضررشان و برای منفعت دیگران؛ **فالصحيح نظیر الزمهم** این روایت صحیحه نظیر همان روایت **الزمهم ما الزموا به انفسهم** می‌شود.

نقد نظر مرحوم آقای حکیم

به نظر ما این بیان اشکال دارد. اما قبل از اینکه اشکال را بیان کنیم، این نکته را هم بگوئیم که وقتی «علی» را به معنای ضرری

بگیرند، منظور از «احکام» هم احکام ضرری می‌شود یعنی احکامی که به ضرر صاحبان سایر ملل و به نفع شیعه است؛ و دچار تکلفات شدید می‌شوند. چرا که ما یکسری احکامی داریم که از یک جهت منفعت و از یک جهت ضرر برای سنی می‌شود؛ مثلاً مردی که زن خودش را سه طلاقه کرده است، از جهت اینکه این دیگر از زوجه بودن او خارج می‌شود و نمی‌تواند از او استمتاع ببرد، اگر این زن بمیرد، مرد از او ارث نمی‌برد و به ضرر اوست؛ اما از يك جهت دیگر نفقه‌اش را نباید بدهد و منفعت برای او محسوب می‌شود؛ اینجا چکار می‌کنید؟ می‌گویند: همین مقدار که در آن ضرر فی الجمله باشد، کافی است.

پس، ببینید چه بلایی سر این روایت از حیث معنا آمده است و با زور در بحث قاعده الزام وارد شده است. به نظر ما می‌رسد این معنا برای این روایت از اساس باطل است؛ برای اینکه اولاً این روایت در باب میراث مجوسی آمده است، در جایی که يك مجوسی با مادر خودش تزویج کرده و مادر از دنیا رفته است؛ سؤال این است که آیا مجوسی علاوه بر نسب به جهت سبب هم ارث می‌برد یا نه؟ خود مجوسی‌ها قائل هستند که این ازدواج صحیح بوده و مرد از زوجه خودش هم ارث می‌برد.

محمد بن مسلم از احکام که سؤال کرده، مراد احکامی است که بین خود اینها وجود دارد؛ بنابراین، دایره روایت فقط عامه را شامل نمی‌شود و همه - اهل هر دینی - را شامل می‌شود. امام(ع) می‌فرمایند **تجوز علی اهل کل دین ما یستحلونه** یعنی هر قانونی که بین خودشان وجود دارد، بین خودشان نافذ است و باید ملتزم به آن قانون باشند. در روایت دیگری از همین باب میراث المجوس آمده است که **إن رجلاً سب مجوسياً** بحضرة ابي عبدالله(ع) يك مردی مجوسی را در حضور امام صادق(ع) دشنام داد، **فزبره و نهاه عن ذلك** حضرت منعش کرد و فرمودند برای چه او را دشنام می‌دهی؟ **فقال إنه قد تزوج بأمة** زیرا او با مادرش ازدواج کرده **فقال أما علمت ان ذلك عندهم النكاح** تو نمی‌دانی این کار بین آنها عنوان نکاح را دارد؟

بنابراین، به نظر ما و بر خلاف نظر مرحوم آقای حکیم، وزان این روایت وزان روایات لکل قوم نکاح است؛ امام(ع) در مقام بیان این معناست که بفرمایند هر قانونی که بین خود آنهاست برایشان نافذ است و در اینجا اصلاً بحث از الزام نیست. و در این صورت، معنای «احکام» این می‌شود که محمد بن مسلم سؤال کرده از جمیع قوانینی که در شرایع دیگر وجود دارد؛ می‌خواهد ضرری باشد یا نفعی. که در این روایت، اصلاً مسئله ضرر نیست و شخص می‌خواهد از مادرش به سبب - ازدواج - ارث ببرد. در نتیجه، این روایت ارتباطی با مضامین الزمهم ندارد؛ روایت می‌گوید هر قانونی که در بین دیگران هست، امضا می‌شود.

آن وقت اینجا ممکن است يك راهی باز کنیم و بگوییم درست است فقها به این روایت هم در کنار روایات الزام تمسك کرده‌اند؛ اما ما واقعاً دو قاعده داریم؛ یکی قاعده الزام است که می‌گوید صاحب هر دینی را الزام کنیم که بر مقتضای دینش عمل کند؛ و کلمه الزام قرینه است بر اینکه حکم به ضرر او و به نفع ما باشد. و دیگر، طبق روایت **تجوز علی اهل کل دین ما یستحلونه** که ما معنا کردیم قوانین موجود بین هر مذهبی برای خودشان نافذ است؛ یعنی يك مجوسی از مجوسی دیگر - هرچند که عمل و ازدواج او طبق مبنای ما باطل است - ارث ببرد؛ يك سنی از سنی دیگر سهم تعصیب خودش را اخذ کند؛ اینها را بگوییم يك قاعده دیگر - قاعده التزام - است و یا تعبیر بکنیم به قاعده ابرام - امضاء - که بعضی از اساتید ما (حفظه الله) این تعبیر را دارند که باید اینجا بگوییم عنوان ابرام را دارد.

در نتیجه، روایات لکل قوم نکاح یا مثل این روایت از دایره بحث قاعده الزام خارج می‌شود. **لکل قوم نکاح** یعنی هر دینی بر حسب مذهب خودش می‌تواند ازدواج کند و این ارتباطی به الزام ندارد؛ الزام جایی است که يك امامی و شیعی یا يك مسلمانی بخواهد صاحب مذهب دیگر را بر حکمی ملزم کند که آن حکم ارتباط به ملزم دارد. اما در قاعده ابرام - **لکل قوم نکاح** - چه آنها را الزام کنیم و چه الزام نکنیم، اسلام آن را امضا کرده است؛ لذا، اگر الآن بین خودشان طلاق به مجرد يك امضا حاصل شود، دیگری می‌تواند بلا فاصله با او ازدواج کند و ازدواجش هم به ذات البعل نیست.

پس، طبق این معنایی که ما برای روایت ذکر کردیم، منظور از «احکام» یعنی احکامی که بین مذاهب وجود دارد؛ احکامی که در

هر شریعتی، صاحبان آن شریعت قائل به آن هستند. و در این صورت، دیگر لازم نیست که آن احکام را به احکام ضرری و احکام نفعی تقسیم کنیم تا گرفتار تکلفات عدیده شویم؛ و آنچه را که مرحوم آقای حکیم فرمودند، به نظر می‌رسد که تفسیر درستی نیست.